

تربیت از دیدگاه قرآن



آیت الله حائری شیرازی

در این تاریکی کم می شود. قرآن گاهی همین حالت را ضلال می گوید. گم شدن، در آن طرف طرف نور قرآن به بصیرت داشتن و بینا بودن تعبیر می کند. یا جای دیگری این دودسته را مقایسه می کند و یک عده را کور و کر می گوید و عده دیگر را بینا و شنوا.

وقتی انسان علاقه به دنیا پیدا می کند، به دنیا دل می بندد آن حرکت تکاملی او متوقف می شود. مقصد حرکت از دستش می رود. بخاطر این دلبستگی گیر می کند. وقتی که انسان فناء دنیا را می فهمد آن موقع تصمیم می گیرد که به دنیا اکتفا نکند، یعنی همین اولین لحظه نور برای انسان وقتی است که می فهمد دنیا ناپایدار است. و به دنبال یک چیز پایدار می گردد. اگر شما در چهره مردم دقت بکنید بعد از مصیبت های سخت، انقلابی در

چون کار اولیاء و مربیان، این است که یک ارتباطی با اولیاء دانش آموزان برقرار بکنند. اولیاء هم با مربیها در رابطه باشند. و در این ارتباط بتوانند آن خواسته های را که دارند که تکامل این بچه هاست مثل دوبازو از دو طرف او را کنترل و کمک کنند، زیر بغلش را بگیرند و این حرکت از ظلمات به سوی نور را برایش فراهم بکنند.

ما وقتی مسائل تربیتی مطرح می کنیم باید جهت حرکت برایمان از همه چیز مهمتر باشد. قرآن جهت حرکت را حرکت از ظلمت به سوی نور ذکر می کند. من یک قسمتی از بحث را در رابطه با مصداقهایی از ظلمت و نور ذکر می کنم. اول چرا ظلمت را تعبیر می کند؟ و آن طرف نور را؟ در ظلمات چه بسرائانان می آید؟ انسان وقتی در ظلمت قرار می گیرد حرکتی که انجام می دهد حرکت احتمالی است. چون نمی بیند، نمی داند. چون نمی داند جهت روش، مقصد و هیچ چیز برایش مشخص نیست.



مصیبت زده بوجود می آید که نسبت به پرستش دنیا یکه می خورد. این یک مرحله خارج شدن از ظلمت و آمدن به سوی نور است .

پس مربی و اولیاء باید بدانند منظور از بسا سواد شدن منظور از بچه مدرسه فرستادن ، از دیدگاه اسلام این است که

يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

شامی خواهید بدانید این آقا زاده ات امسال تا پارسال ترقی کرده یانه؟ ببین از حرکت ظلمت به سوی نور چه تفاوتی در او حاصل شده است. هرکه بخواهد خودش را بشناسد ببیند که در این فاصله زمانی که می گذرد اگر از نور بسوی ظلمت رفته این ارتجاع است ، سقوط است بدبختی است ، قساوت است . اگر از ظلمات به سوی نور آمده بداند همین خوشبختی است .

همین سعادت و خیر است . مثلاً " شاد و ناپچه دارید یکی از آنها امسال معدل خوبی آورده است اما حرکتهايش از نور به سوی ظلمت است . یکی از آنها معدل کم آورده اما حرکتهايش حرکت از ظلمت به سوی نور است . آن یکی خوشبخت است و دیگری بدبخت . بچه ات یکسال رد شد و یکسال قبول شده حتی مسئله آنقدر مهم است که در جبهه رزمنده در یک عملیات پیروز می شود و در یک عملیات شکست می خورد . گاهی ممکن است در این عملیات شکست خورده از ظلمت به سوی نور برود و در آن عملیات پیروز شده از نور به سوی ظلمت برود . چه جوری ؟ پیروز شد به خودش مغرور شد به اسلحهاش ، به فکرش مغرور شد ، به بازویش ، به قدرت طراحی اش مغرور شد ، این حرکت از نور

موفق می شوند برای الاله . مومن این طور است .

مجموعاً " شما پدر و مادر به اضافه آموزگار می خواهید معنی لاله الاله در این بجهجا بیندازید . یعنی نه آمریکا اله است نه شوروی اله است ، نه خود من الهم ، و خداوند متعال اله من است . حالا ، قصه می گوئید باید جنبه حرکت از ظلمت به سوی نور داشته باشد . زمان باید همین طور باشد . فیلم سینمایی باید این جوری باشد . تاثیر باید این طور باشد . شما می خواهید یک تاثیر را بررسی کنید باید آن را سبک و سنگین کنید ببینید از نظر حرکت از ظلمت به سوی نور . یا اینکه من می خواهم بفهمم خودم عاجزم ، خدا قدرت دارد در این جنبه چه کمکی به من می کند ؟ چه کمکی به بجه می کند ؟

پس این قسمت از صحبت را برای این عرض کردم که اول چیزی که باید برای تربیت جا بیفتد ، جهت تربیت است . سمت تربیت است . سمت تربیت در اسلام این است که انسان را از اعتقاد به الوهیت خودش یا الوهیت دیگران خارج کند و او را به الوهیت الله وارد کند . و راضی اش بکند به اینکه خدا برمن الهیت بکند خدا برمن حکمرانی بکند ، شما می توانید بجه هایتان را باقصه هایی که برایشان می گوئید این معنادرحد آنها مطابق باذوق آنها برایشان جابیندازید . قصههایی که درقرآن آمده ، قصه موسی و فرعون ، شرح حالی است از حرکت از ظلمت به سوی نور . وقتی قوم موسی فرعون را بزرگ می دانند این ظلمت است . وقتی فرعون جلوشان شکسته می شود ، این بت شکسته شد . مسئله بت و بت پرستی یک جریان کهنه شده متروک شده و منسوخ شده نیست .

به سوی ظلمت می شود . شکست خورد ، صدمه دید ، درباره اینکه من همه چیز می دانم ، همه چیز را می فهمم و خود را بت گرفته بود ، این بت شکست ، حرکت از ظلمت به سوی نور می شود .
ببینید این قولی که رسول خدا (ص) بیان فرمود که :

قُولُوا لِآلِهِ الْآلَهُ تَفْلَحُوا

معنایش این نیست که روزاول لاله الاله بوده بعد نماز اضافه شده ، روزه اضافه شده دیگر کافی نیست لاله الاله . نه ، الان هم همان قول به قوت خودش باقی است ، منتها نماز و روزه و حج و جهاد وزکات اینها زمینه آن است که انسان بتواند لا اله الا الله بگوید یعنی از روی دل بگوید لا اله الا الله حالاچه جسوری است لا اله الا الله ؟ لا اله الا الله دو بعد دارد یکی اینکه می گویی لاله . لاله گفتنش آسان است یعنی یکی از اله هایی که انسان هست خودش است . اگر به اینجا برسد که من اله نیستم خیلی مقام بزرگی است . آنهایی که به اینجا رسیده اند خیلی فوق العاده هستند که خودشان را خدا نمی دانند . اینها خیلی ترقی کرده اند . و یکی از مشکلات انسان الوهیت خودش است . وهرچیز بغیر از خودش را هم که بظاهر اله می داند به الوهیتی که در دورنش نسبت به خودش دارد برمیگردد . بجههای موقتی شکست می خورند مرحله لاله را پشت سر می گذارند . یعنی ماله نیستیم . اگر اله بودم شکست نمی خوردم . وقتی بیروز می شوند الا الله را آزمایش می کنند . یعنی خدا یکروز برای اینها ناکامی می گذارد برای لا اله یک روز

مومنین ممکن است بین شان گو مگو بشود
اما مخاصمه نمی شود . موسی و خضر حرف بهم
می زنند ، حرفشان بهم گیر می کند . خضرگشتی
را سوراخ می کند موسی سرش داد می زند . بچه
مردم می کشد ، موسی سرش فریاد می کند ، اما
یک کلمه که خضر می گوید

أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ

موسی ساکت می شود . عذر خواهی
می کند . قضیه را کش نمی دهد . این که امام
می گوید اگر انبیاء در یک شهری باشند بین -
شان مخاصمه نمی شود یعنی حزب الله اند .
انبیاء چون حزب الله اند این طورند . ائمه
ما علیهم السلام چون حزب الله اند چنین
وضعی دارند . حرفهایشان باهم فرقی ندارد .
کلمه حزب الله که امام در صحبتهایش می گوید
که این گروههای حزب الله
هسته های حزب الله باید در عالم تشکیل بشود
بهترین واژه است برای پیشگیری از تفرقه . یعنی
هیچ چیزی بهتر از کلمه حزب الله پایه های
وحدت را در جامعه محکم نمی کند .

یکی از راههای حرکت از ظلمات به سوی نور
این است که انسان در خداوند متعال حل
شود . وقتی حل شد وحدت و یگانگی هم حاصل
می شود .

شما می خواهید که بچه ها باهم دوست
باشند ، صمیمیت پیدا بکنند . راهش چیست ؟
شما وقتی که می گذارید اینها باهم رقابت
می کنند رقابتهای کنترل نشده ، یقین داشته
باشید که اینها بعد بهم خصومت پیدا
می کنند . الان در کلاسها و مدارس ، می آیند
این بر کلاس ، آن بر کلاس ، این کلاس با آن



قرآن مـ لـ لـ ک بدست داده
است . می گوید تمام کسانی که می خواهی
بینی من باید با آنها وداد داشته باشم یا
نداشته باشم ، بین برای شماها اگر یک پیروزی
حاصل می شود خوشش می آید یا ناراحت می -
شود اگر خوشش می آید جزء رحماء بینهم است .
اگر بدش می آید و از پیروزیها ناراحت می شود
خوشحال می شود از شکستها ، باید از او فاصله
بگیری . باید با او جزء اشداء برخورد کنید .
منافق باشد یا کافر باشد . جاهدالکافرین و
المنافقین . حالا در حوزه اینهایی که وقتی که
خبر پیروزی می شنوند خوشحال می شوند اینها
را دو قسمت وقتی می کنید بت پرستی می شود .
فرقه می شود ، گروه می شود . ایجاد دیگرالله
حزب تشکیل نداده ، شما تشکیل داده اید . همه
چیزی تواند دو قسمت شود ، حزب الهی در
عالم نمی تواند دورنگ باشد ، دونوع باشد .
چون نارنگ پیدا کرد یک چیزی برالله اضافه
شد .



دوعمو باهم حرفشان می شود ، برادری هستند ، عمومی بچه هایی هستند . بچه ها گومگوی بابارا می شنوند . چه می کنند؟ اینها باهم یک مکالمه ملایم می کنند آن طرفتر این دوپسر عمو انگشت می گذارند گلوی هم را فشار می دهند می خواهند همدیگر را خفه کنند . اختلاف بالا وقتی به پایین منتقل می شود مثل آن است که از مرکز دایره ، دوشاع که بهم نزدیک هستند به محیط می آیند . در مرکز دایره فاصله این دوشاع یک میلی متر هم کمتر است ، در محیط هرچه دورتر بشود این فاصله ها شدیدتر است . اینها باهم گلاویز می شوند .

معلم گاهی از مدیر در جلو بچه ها گله می کند . بچه ها حتما " ضایع می شوند . در خانه پدر و مادر ، گاهی علیه همدیگر حرف می زنند . مادر از پدر انتقاد می کند ، پدر از مادر انتقاد می کند . چون شما سروکارتان با اولیاء دانش — آموزان است و گاهی باید به آنها بگویید

کلاس ، برای نمره ، برای مسائلی آنها را مقابل سینه هم می گذارند ، درست است که می خواهید مسابقه بدهند ، جلو بیفتند ، اما حساب بچه بودن آنها را هم بکنید . در خانه نان به بچه کوچک مثلا " دوساله است ، سه ساله است می گویی بیا این غذایت را بخور ، نمی خورد . لقمه گرفتی ، می گویی دهانت را باز کن ، در دهانت بگذارم . نمی خورد . می آیی برای اینکه دهانت را باز کنی به داداش بزرگش یا خواهر بزرگش می گویی تو دهانت را باز کن اگر نخوری به او می دهم . باهمین کار خصومت را بین اینها شروع می کنی . و دیدی در این حالت این که دهانت را باز نمی کرد دهانش را باز می کند و می خورد . یعنی احساس مخاصمه می کند . تو باید تربیتش کنی که لقمه را از دهن خودش بگیری بگذاری در دهان او ، نه از اینکه مبادا او بخورد ، پس من با اینکه سیر باشم بخورم تا او نخورد . این معنایش این است ، من نیاز ندارم اما برای اینکه او نخورد می خورم . این خوردن ، خوردن منفی است . در این لقمه که فرد فرومی دهد ، این بچه فرومی دهد برای کسب انرژی برای خودش نیست برای اینکه گیر او نیاید دارد می خورد . و این امور نفسانی طبیعتش این است که هر قدر می که بر اساس آنها برداشته بشود فروکش نمی کند ، تسکین پیدا نمی کند . شدت پیدا می کند مثل یک هیزم که آن را در جایی که آتش گرفته بیندازید ، می بلعد شعله اش بالا می رود . تمنایش بیشتر می — شود .

گاهی هست که ما نکته های ظریفی را ملاحظه نمی کنیم . پایه های مقداری رقابت و حسادت و مخاصمه را در بین بچه ها جا می اندازیم .

بچه ها بد می بینند پدر و مادرها شروع به بد گفتن از مدرسه می کنند .

بین مدرسه و خانه وقتی تضاد باشد شبیه اختلاف بین پدر و مادر است . هرگونه نقشی بین والدین بچه ها و معلمین بچه موجب انحراف بچه می شود . چرا؟ چون بچه به معلم خودش یک نوع اعتقاد دارد و به پدر و مادر خودش هم یک نوع اعتقاد دارد . وقتی از پدر و مادرش می شنود که معلمهایت معلمهای فاسدی هستند اعتبار معلم در ذهنش کسر می شود . این معلم با همه اعتبار کسر شده اش وقتی می گوید پدر و مادرها خوب نیستند اعتبار پدر و مادر هم در ذهن بچه کم می شود . اینهاست که تنزل ایجاد می کند .

شما اگر بررسی کنید اینها که گروهکی شده اند که اگر برادرهایی که اهل تحقیق هستند ومی خواهند مسائل تربیتی رای گیری کنند انحرافات رای گیری کنند ، پهلوی گروهکی می روید . از او سؤال می کنید تو ابتدای تربیت ات چطور شد که به دام اینها افتادی ؟ آنها به شما اظهار می دارند : مسائل خانوادگی .

ریشه های انحرافات یک مقدار به اختلافات درون خانه برمی گردد . حرکت از نور به سوی ظلمت بیشتر از رقابتها ، حسادتها ، اختلافها بی محبتی ها ، بی اعتنائی حاصل می شود .

الان شما جبهه هارا ببینید ، نحوه برخورد امام بامردم ، برخورد صدام بامردم . صدام می زند ، توهین می کند ، اهانت می کند آنها را از نور به سوی ظلمت می کشاند . امام احترام می کند ، تکریم می کند ، تواضع می کند ، با این تواضع آنها را از ظلمت به سمت نور می کشاند .

بچه تان عقده ای شده ، ریشه اش کجاست؟ بچه پدر و مادرش را قبول ندارد ، ریشه اش کجاست؟ علت اش این است ، مادر و پدر دعوایشان را جلو بچه انجام می دهند . مادر می خواهد ثابت کند پدر ظالم است ، پدر هم می خواهد ثابت کند مادر ظالم است . برای بچه چه ثابت می شود؟ این که هر دو شان ظالم اند . به هر دو شان بی عقیده می شود . بچه در ابتدای امر کمال از تباطی با دین اش پدر و مادرش است . در روایات داریم وقتی به بچه های تان وعده می دهید به وعده تان عمل کنید . چون آنها در حدی نیستند که خدا را رازق بدانند ، شما را رازق می دانند . به رازقشان بدبین می شوند . به خدا بدبین می شوند . بعضی بچه ها به مدرسه می آیند در حالی که هیچ علاقه دینی ندارند در حالی که پدر و مادرشان نماز شب می خوانند . علتش مشاجراتی است که بین پدر و مادر صورت می گیرد .

پدر و مادر هر وقت می خواهند با هم مشاجره کنند یک جایی را انتخاب بکنند که بچه شان نباشد . مادر باید جلوی بچه اش تا آخر عمر از پدرش تعریف بکند . و پدر هم باید از مادر تعریف بکند . اگر توانستند ، بچه شان بچه خوبی می شود . یعنی اینها با اتحادشان با همدیگر می توانند ثابت کنند برای بچه شان که حزب اللهی هستیم . اگر با هم اختلافشان شد دیگر بچه ها حرف آنها را قبول ندارند .

یکی از جاهایی که باید اتحاد باشد بین اولیاء و مربیان است . معلم از بابای بچه بد بگوید . بابا از معلم بچه بد بگوید . در بعضی از مدارس معمول است وقتی از بچه بدی می بینند شروع می کنند به بد گفتن به والدین . یقین بدانیم در خانه ها هم همینطور است . وقتی از



امام می‌گوید دستتان را می‌بوسم . صدام دسته دسته اعدام می‌کند .

شماره مدارس خودتان اول بدانید بعضی از بچه‌هایی که می‌خواهید به آنها احترام کنید تا می‌خواهید احترام بکنید بچه طغیان می‌کند آن وقت نه که احترام بکنید بعد بگویید بیین اینهم که بهش می‌گفتیم یک چیزی یادمان بده یک حرف برایمان بزند کارستان داد ، ایسن بچه را بیین ، ماگوش به حرف او کردیم الان نمرشده است . نه ، بچه‌ای که وقتی احترامش می‌کنی نترس و لوس می‌شود و طغیان می‌کند بخاطر غذای غیر عادت است .

شما باید محبت را به او تغذیه بکنید به اندازه‌ای که بتواند آن را هضم کند .

شما اگر خواستید بچه‌ها را تغییر عادت بدهی حتماً " برایش یک فاصله زمانی و یک حدی و یک سیری برای این تغییر باید قائل بشوی .

حرکت از ظلمت به سوی نور این است کسه انسان به دلیل اینکه کاری بداست نکند، نه به دلیل اینکه از بزرگترش می‌ترسد . قبیح را قبیح بداند و بخاطر قباح آن نکند ، نه از ترس پدر یا از ترس معلم .

در عراق لشکر صدام از صدام و اعدام او می‌ترسد به خاطر آن به جبهه می‌رود . بخاطرو می‌کشد ، بت پرستی است . حرکت ، حرکت از نور بسوی ظلمت است . بسیجی از امام خوشش می‌آید امام را می‌شناسد تشخیص داده ، لزوم جبهه را فهمیده ، حرکتی که می‌کند از ترس نیست . از ترس خداست . خداوند برای اینکه ترس او شخصیت را تنزل ندهد بهشت و جهنم را جزا و عیب قرار داده نه شهود . اگر جهنم

مشهود بود و در همین جاهر کسی مجازات خودش را می‌دیدد ترس از آنها از طرف سلب شخصیت می‌کرد .

اما جهنمی که انسان جز با ایمان خودش و باور خودش و با اعتقاد خودش وجودش را قبول نمی‌کند به شخصیتش لطمه نمی‌زند بلکه شخصیتش حفظ می‌شود .

شما هر اندازه‌ای که بچه به تو وابسته باشد این ضعف است . این حرکت از ظلمت به سوی نور نیست . حرکت از نور به سوی ظلمت است . شما باید یک کاری کنید که بچه دیگری به تو وابسته نباشد ، بعضی پدر و مادر هاهستند که بچه‌شان را جوری بار می‌آورند که همه چیز را بپرسد . بابا بنشینم ، بابا باشم ، بابا بروم ، بابا بیایم . و اگر یک مورد سؤال نکرد جوری ملامتش می‌کند که دوباره هر مورد را جزئی به جزئی سؤال بکند . در امور تربیتی هم گاهی همین طور است .

پس این حدودی است از حرکت‌های از نور بسوی

در کار بچه باید آنقدر کار بکنید، کارشاق بکند که کارشاق برایش آسان شود. این حرکت از ظلمت به سوی نور می شود. بچه را آنقدر زندگی کامل راحت و آسوده بدهید که کمترین رنجی، کاری برایش مشقت باشد این حرکت از نور به سوی ظلمت است.

شما مربیهای پدر و مادرها هستید. چرا در دوره تربیتی به پدرها و مادرها نمی آموزید؟ کلاسی هم اینها جای دیگر نمی بینند. شما هر کدامتان در انجمنهای اولیاء و مربیان هستید در آنجا پدرها و مادرها می آیند یک سری صحبتها را می توانید با این پدرها و مادرها انجام بدهید. اگر ما از طریق شما به پدر و مادرها منتقل نکنیم راههای زیاد دیگری نداریم که به آنها منتقل شود. پدر و مادرها را وادارید که یک قسمتی از کارهای خانه را، زراعت درخانه را، برنامه ریزیهای خانه را خود بچه ها کار بکنند.

چون امام فرموده بودند که این جریان مکه را و این مصائبی را که برایشان وارد شده ذکر بشود من یک اشاره ای به اینها می کنم.

در عالم خدایک جایی را معین کرده گفته خانه من، می گوید ای مخلوق من به دست خودم تورا ساختم، چشمت دادم، زبانت دادم، همه نعمت را برای تو فراهم کردم، بزرگت کردم، یک نطفه کوچکی بودی یک موجود ذره بینی بودی من بالا آوردمت شدی یک انسان، این همه محبت به تو کردم، حالا من یکجایی را گفتم این جا خانه من است، بعد هم گفتم آبروی ما را حفظ کنید این خانه من امن باشد اگر دعوا دارید دنیا ورید اینجا با هم اختلاف دارید اینجا ذکر نکنید.

بقیه در صفحه ۵۵

ظلمت و از ظلمت بسوی نور که این سیر تربیتی اسمش سیر وسلوک بگذارند درست است. اسمش راهدایت بگذارند درست است. اسمش را تکامل بگذارند درست است. بچه را هر چه انسان به خودش وابسته کند این ضعیف بار می آید. در هر چیزی افراط و تفریط بد است. شما به بچه ها راهنمایی نکنی غلط است. مورد به مورد هم بگوئی بیا از من بیوس تا راهنمایی ات بکنم غلط است. اما رشد عقلی به او بدهید و مسئله را بگذارید خودش حل کند.

یک جایی رفته بودم برای صحبت. بچه ها سنین شان بین ۶ تا، بعضی هایشان ۵ ساله و ۴ ساله هم بین شان بود. عده شان هم زیاد نبود. بچه ها پیشنهاد کردند سئوالاتی داریم. یکی از آنها گفت آقا من شبها می ترسم می خواهم بروم در تاریکی وحشت می کنم. چکار کنم؟

من هم از بچه ها پرسیدم. گفتم او چکار کند که نترسد؟ یک بچه چهار ساله ای بود میان آنها چند تا راهنمایی خوب کرد که این جور بکند ترسش می ریزد. بگذاریدش تو تاریکی برگردید بعد خودش مجبور می شود می آید وقتی آمد می بیند خبری نشد، ترسش می ریزد. یک بچه چهار ساله. یعنی فکر خودش را به راه انداخت. یکی از چیزهایی که رشد می دهد و حرکت از ظلمت به سوی نور است این است که مشکلات را برای بچه هایمان ساده کنید. اگر شما بچه را نوعی تربیت کنید که ساده برایش مشکل باشد حرکت از نور به سوی ظلمت است.

مثلاً کتابها را آنچنان ساده بکنید که بچه ها نیاز به فکر کردن نداشته باشند این حرکت از نور به سوی ظلمت است. ضعیف بار می آیند، ناتوان بار می آیند.



مجید رشیدی

چگونه ارتباط با کودکان نوجوانان

ارتباطی صحیح شود. در روانشناسی بحث‌های متعددی به چشمان می‌خورد. یکی روانشناسی تربیتی است، وقتی می‌پرسیم روانشناسی تربیتی یعنی چه؟ می‌گویند آنچه که مربوط به تعلیم و تربیت است. اسم این را می‌گذارند

پیش از اینکه بحث را شروع کنیم خدمت سروران، دانشمندان، عزیزانی که ذوق و علاقه در تعلیم و تربیت و نوشتن و تتبع نسبت به احادیث و روایات دارند عرض میکنم که احساس می‌شود باید در درجه اول در بعد روانشناسی

روانشناسی تربیتی .
 بنده بنظرم رسید خوب است کتابی یا جزوه هایی در باره روانشناسی ارتباطی که از آیات قرآن و روایات وسیره پیامبر بزرگوار و پیشوایان دینی الهام گرفته باشد بوجود آید که نتیجه دارد و سودمند خواهد بود اما باید بگردیم و تلاش بکنیم گیر بیاوریم . چطور این بزرگواران دینی با دیگر انسانها ارتباط برقرار می کردند ؟ با فرزندان چگونه ارتباط داشتند ؟ با همسران خودشان چگونه ارتباط برقرار می کردند ؟ با انسانهای دیگری که در شهر نبوده و از روستاها می آمدند ، با آنها چگونه ارتباط برقرار می کردند ؟

این برخوردها و این ارتباطها چگونه و چه سان بود ؟

"روانشناسی ارتباط "

بنده بعد از این مقدمه به این قسمت می پردازم که قرآن ، و احادیث و روایات همه جا مملو است از نحوه ارتباط ها ، قرآن و اسلام ارتباط انسان را با انسانها مشخص کرده است . نحوه ارتباط ، کیفیت ارتباط ، زیرو به ارتباط . شما دقت کنید نکاتی را که عرض می کنم خیلی ظریف است . ظرافتش در این است که گاهی اوقات دیده آید یک کسی روزنامه می خواند و می گوید من گوش می دهم . روزنامه می خواند و می گوید دارم گوش می دهم . حالا در دفتر یا پشت میز کارش یا محیط خانوادگی یک گوشه نشسته می گوید دارم گوش می دهم . و حال آنکه نحوه ارتباطی انسان با انسان به قدری دقیق و ظریف است که اگر بنده متجاوز از ده بیست ویژگی در این باره بخواهم عرض بکنم کم گفته ام .

در این ارتباط طرف نگاه می کند یا نه ؟ تمام توجهش منعطف به من است یا نه ؟ این نگاه و تمام توجهش سطحی است یا عمیق است ؟ علاوه بر این در این ارتباط مرا چگونه تلقی کرده و من در برابر او چگونه قرار گرفته ام ؟ آیا ارج و بهایی برای من قائل است ؟ پیداست این نکات از همان نگاه و از همان برخورد مشخص می شود . چه کسی که بخواهد نگاه بکند یعنی با آن موجودی که می خواهد ارتباط برقرار بکند یک کودک باشد یا نوجوان باشد ، محصل باشد شاگرد باشد یا یک آدم بیگانه ای باشد . همه اینها این مطلب را درک می کنند ، که آیا او را با همه وجودم تلقی کرد و برای من ارزش قائل شده و من درجان و قلب او جایگاهی دارم یا نه ؟ این یک جور نگاه می خواهد . یک نوع ارتباط می خواهد . او می داند که پیامبر بزرگوار (ص) با انسانهای دیگر ارتباط داشت . با همه وجود ، با همه حواس ، و با همه ذرات وجود ، با هم وحدت پیدا می کردند همه با هم پیوند و یکی بودن پیدا می کردند همه از کثرت به وحدت می رسند ، این انسان می خواهد کودک باشد ، می خواهد پیرزن باشد ، می خواهد با سواد باشد ، می خواهد شهری باشد یا بدوی باشد ، همه می گفتند . اگر از تک تک آنهاهی راکه پیامبر بزرگوار با آنها ارتباط پیدا می کردند ، از آنها می پرسیدیم که کدام شما پیش پیامبر بزرگوار عزیزتر و گرامی تر هستید ؟ همه می گفتند من . نحوه ارتباط را دقت کنید . خیلی عالی است . همه می گویند عزیزترین فرد منم . بدلیلی که پیامبر بزرگوار این چنین با من ارتباط پیدا کرد . همه وجودش را لمس می کردم . با همه وجودش با من سخن می گفت .

وفکر و اندیشه و عاطفه ، مهر و همه بایکدیگر بسیج بشوند چرا در ارتباط با سایر اشیا با سایر موجودات این بسیج و آمادگی لازم نیست ؟ اما در ارتباط با انسان این آمادگی ها را باید بوجود بیاوریم ؟

پیداست ، همه عزیزان جواب را میدانند زیرا با انسان دارم ارتباط پیدا می کنم ، با خلیفه الله ، با انسانی که ظرفی است ، پس باید در نحوه ارتباطها همه مسائل را در نظر بگیریم و از همه مهمتر اینکه که ما بایک نفر ارتباط پیدا نکرده ایم ، باکل نظام هستی ، با موجودی که خلیفه است ، جانشین است ، نماینده خدا است ، همه ویژگیهایی که پروردگار متعال دارد این می تواند در اثر تبدیل قوه ها به فعلیت به همه آنها دسترسی پیدا بکند .

نکته دیگر اینکه معلومات ، سواد ، دانش موقعیتهای تقوایی یک مقوله است و هنر ارتباط یک مقوله دیگر ، خیلی ها ممکن است معلومات فراوانی داشته باشند اما یک لحظه هم نتوانند یک کلاس را اداره کنند .

این دلیل براین نیست که اینها معلومات ندارند ، دانشگاه نرفته اند ، فاقد معلوماتند تجربه های علمی ندارند ، زیرا کلاس داری هنر است . ممکن است کسی از نظر معلومات معلومات لازمه را نداشته باشد اما عرضه و هنر کلاس داری را داشته باشد . در نقش ارتباطی این نکته را می خواهم روشن کنم که ارتباط ، نفس ارتباط ، هنر است . یعنی انسان با همسرش در محیط زندگی می خواهد صحبت کند ، این هنر است چگونه صحبت کند ؟ چگونه برخورد نماید ؟ چه روشی را در نظر بگیرد ؟ یا فرزندش می خواهد در محیط خانوادگی ، یا شاگرد در محیط مدرسه ، با انسانهای دیگر در

باهمه وجودش به من عنایت داشت . این ارتباط بسیار عالی است . این ارتباط کجا و آن ارتباطی که ما با شاگرد و دیگران پیدا می کنیم ، روزنامه می خوانیم و بعد می گوئیم من گوش می دهم ، من در خدمت شما هستم بفرمایید . فرمایشاتان را بفرمایید .

در روایات آمده که پیامبر بزرگوار (ص) وقتی در یک جمعی قرار می گرفتند مواظب چشمان



مارکش بود ، یَقْسَمَ لِحَظَاتِهِ نگاههای خودش را بین همه تقسیم می کرد تا مبادا به یکی بیشتر نگاه کرده و به یکی کمتر نگاه کرده باشد . خیلی حساس است . حالا اینجا این سؤال پیش می آید چرا در ارتباط با دیگران این چنین باید باشیم ؟ چرا در ارتباط با انسان باید این گونه همه نیروهای ما بسیج بشود ، همه آنها به یک وحدت برسند ، روح و روان و جسم

است . پس خود ارتباط یک هنر است . خدا توفیق به انسان بدهد این هنر را بخوبی بیاموزیم ، درارتباط با کوچک و بزرگ ، با زن با مرد ، با باسواد و با بی سواد آنچنان ارتباطی برقرار کنیم که او را جذبش کنیم . همان جوری که پیامبر بزرگوار دیگر انسانهاو همه انسانها را جذب کرد .

إِنَّكَ لِرِغْلِي خُلِقْتَ عَظِيمٌ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَكَوْنَتْ فِطْرًا " غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفُسًا مِنْ خَوْلِكَ .

نکته دیگری که در این مسئله ارتباطی باید عرض کنم که باز بسیار ظریف و دقیق است و آن کیفیت خاص بودن ارتباط است . اسلام بما گفته است که در اسلام هیچ حکم ضرری وجود ندارد همه این را میدانیم . اما این نکته که الان من مریضم می خواهم وضو بگیرم ، مرض من درجه حدی است ؟ می توانم با آب گرم وضو بگیرم ؟ یا با آب سرد ملایم وضو بگیرم ؟ این دیگر اجتهاد است ، این دیگر استنباط است . کلیات به ماداده شده اما تشخیص موضوع و مصداق ، این برمی گردد بهمان هنر ارتباطی .

در همان ظرافت ارتباط این خوابیده ، که این کیه و چه هست و من چگونه باید صمیمانه و صادقانه با او ارتباط برقرار کنم . روی این اصل مسائل تربیتی فرمول پذیر نیست . چون انسان متفاوت است . فرمول مال جسم است . همه جسمها مثل همدیگر ، بایک برنامه فرمولی میشود با اجسام مختلف نجومی بایک فرمول ارتباط برقرار کرد . اما شما بین همه انسانها بگردید دو تا انسان مثل همدیگر پیدانی کنید . بنابراین نقش ارتباطی نمیتواند فرمول وار باشد .

معبور و گذرگاه ، با کارمندان در محیط کار و شغل این هنر است ، و خیلی هنراست .

چند سال در خدمت شهید آیت الله بهشتی در مدرسه دین و دانش از نزدیک با هم همکاری بودیم . مسائل تربیتی را ایشان به من واگذار کرده بود و ایشان مدیریت مدرسه را داشت .

در یک فرصتهایی می دیدم گرفته است ، رنج می برد ، خودش با خودش حرف می زند و گاهی این حرف زند را می خواهد از خودش خارج کند و به دیگران هم بگوید . به دیگران بگوید من دارم رنج می برم ، ناراحتم . در یک فرصتی بازگو می کرد می گفت در تمام عمرم و در تمام زندگی ام از هیچ چیز به این اندازه من رنج نبرده ام که در بعضی از مواقع آن ارتباط شایسته و نیکی که باید با انسانها برقرار کنم ، گاه موفق نبوده ام .

من باید توضیح بدهم یک انسان پر توان بر قدرت ، یک انسان با معلومات ، یک انسان متکی به خود ، اما این انسان با همه این ویژگیها ، گاهی احساس می کرد ، اشتباه کرده است . خودش اظهار ناراحتی و رنجش می کرد و می گفت من ارتباط خوبی برقرار نکسردم و ناراضی هستم . اگر آیت الله بهشتی کمالات فراوانی داشت ، این کمال ، فوق همه کمالاتش بود ، که این نقاط ضعف روحی خودش را خودش می فهمید و با آنها پی می برد .



بنابراین یکی از مسائلی که در زندگی خیلی حساس است و شاید مشکلات ، جدایی ، تفرقه و سایر مسائل را در زندگی برای انسان ها بوجود بیاورد ، عدم رعایت هنر ارتباطی

أَيَا لَأُتَزَكَّوْا أَنْفُسَكُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ شَمَا

به معلومات خودتان می‌نازید؟ به مدارک تحصیلی می‌نازید؟ به لباس و عمامه می‌نازید؟ به اینکه سی سال سابقه فرهنگی دارم می‌نازم؟ به اینها می‌نازم؟

وَلَا تُزَكَّوْا أَنْفُسَكُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ .

از کجا که این پیش خدا عزیزتر از من نباشد؟

لَا يَكْفِيكَ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا ، شاید امکاناتی که خدا به من داده با این امکانات خیلی دشوار است که من بتوانم انجام بدهم اما این آدم ساده امکاناتش محدود بوده بخوبی از عهده‌اش برآمده و پیش خدا مقام دارد . این یک نکته‌ها نکته مهمتر را گوش بدهید .

روایت از امام موسی کاظم علیه السلام است :

لَا يَشْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ دَهْرُهُ

هزار سال عمر داشته باشد از علم آموزی دست بر نمی‌دارد . تشنه علم است . خوب توجه کنید :

الذَّلَّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مَعَ اللَّهِ مِنَ الْعِزِّ مَعَ غَيْرِهِ .

این انسان شایسته ذلت و خواری که در ارتباط با خداست و ، در مسیر خواست ، وفی سبیل الله است ، این خواری را و این خفت را بجان بیشتر خریدار هست تا آن عزتی که ارتباطی به خدا ندارد .

وَالتَّوَّاضِعُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الشَّرَفِ

تواضع در نزد این انسان شایسته محبوبتر

هر انسانی یک انسان خاص است . پس ارتباط هم فرمولی نمیتواند باشد بلکه باید ببینیم که هست ، چه هست ، کجاست ، چی دارد ، پدرش کیست ، مادرش کیست ، محیط زیستی‌اش کجاست ؟ همه اینها باهمدیگر فرق می‌کند ؟

پس نحوه ارتباط نمی‌تواند بطور فرمول‌وار با همه انسانها یکسان باشد .

قسمت دیگر اینکه مربی خوب و قدرتمند کسی است که در مجموعه ارتباطی خود مینا را بر شخصیت و تکریم قرار دهد . این یکی از مسائلی است که در ارتباط باید محفوظ بماند . بابچه ، با بزرگ ، با باسواد ، بایی سواد ، با تحصیل کرده و غیر تحصیل کرده ، این مبنای کلی نقش ارتباطی است که باید طرف مقابل احساس کند مورد بزرگداشت و تکریم آن فرد ارتباط گیرنده قرار گرفته است .

حالا اینجا یک سؤال پیش می‌آید . خوب فرض کنید که من می‌خواهم انسانی را تکریم کنم با همه وجود این تکریم قلبی باید باشد یا ظاهری باید باشد ؟ خوب همه شما جواب میدید که باید قلبی باشد .

خوب ، یک بیسوادی ، یک شخص روستائی ، یک عمله آمده تو خیابان ، یک معلم را گرفته از معلم می‌خواهد یک ستوالی بکند . او با همه وجود می‌تواند در برابر او تکریم داشته باشد ؟ یعنی همه وجود او واقعا " در مقابل او خاضع باشد ، عقل و فکر معلم می‌گوید که تو تحصیل کرده هستی ، لیسانسیه هستی ، معلومات داری ، درس علوم قدیمه و جدیده خوانده‌ای . این یک آدم ساده‌ای بیش نیست . خیلی خوب ، در هر صورت آن تکریم و آن بزرگداشت امکان پذیر نیست ، ولی من با جرات خدمتتان عرض می‌کنم که این اشتباه است .



است از جلالت و شرافت و بزرگی .
 يَسْتَقِلُّ قَلِيْلَ الْمَعْرُوْفِ مِنْ غَيْرِهِ وَ يَسْتَقِلُّ كَثِيْرَ
 الْمَعْرُوْفِ مِنْ نَفْسِهِ

بزرگ می کند ، ورشد می دهد اگر یک
 انسانی یک قدم ، یک عمل خوب انجام بدهد
 این رارشدش می دهد . خیلی کارخوبی کرد
 خیلی قدم مثبتی برداشت ، کوچک است ، مال
 دیگران رارشدمی دهد . اما نسبت به خودش
 يَسْتَقِلُّ كَثِيْرَ الْمَعْرُوْفِ مِنْ نَفْسِهِ

اگر همه کارهای خوب را بکند ، مال خودش
 را کوچک می کند . کاری نکرده ام ، من که
 کاری نکرده ام .

هر چه می گویند آقا تو تربیت کردی تو
 ساختی ، تو ، می گوید من کاری را انجام
 نداده ام . شک دارم که وظیفه و رسالت خودم
 را انجام داده باشم .

حالا برمی گردیم به اصل بحث ، یک انسان
 تحصیل کرده با یک موجود ، انسان ساده
 برخورد می کند .

وَيُرِي النَّاسَ كُلَّهُمْ خَيْرًا " مِنْهُ وَانَّهُ شَرَّهُمْ فِي نَفْسِهِ
 وَهُوَ تَمَامُ الْأَشْرِ .

این چیست که این تکه آخری را وقتی بیان می کند
 می گوید : این دیگر پایان کار است . پایان کار
 این است که وقتی من با انسانهایی برخورد
 می کنم آن انسان ها را بهتر از خودم ببینم .
 ویر الناس تمام انسانها ، تمام موجودات
 انسانی را از خودش بهتر می بیند .

وانه یعنی خودش شرمم فی نفسه وقتی در
 بررسی نفسانی خودش را مقایسه می کند ، از همه
 انسانها خودش را شرورتر می داند . بنابراین
 این انسان وقتی با یک عمله ، بایک بیسواد
 بایک مادر ، بایک پدر کارگر برخورد می کند
 چه کار می کند؟ خودش را ذلیل تر از آن طرف
 می داند . از پشت میز و از این همه مدارک و
 درجات و رتبه ها خود را تنزل می دهد . او را
 بهتر از خودش می داند .

نکته دیگری که در ارتباط با انسانها باید
 حتما " ملحوظ بشود این است که هر چه آن طرف
 کوچکتر ، ظریفتر ، لطیف تر ، یعنی یک وقت
 انسان بایک انسان بزرگسال ارتباط پیدامی -
 کند یک وقت بایچه ، بچه یک وقت نوجوان
 است ، یک وقت ، نوجوان نیست ، خردسال
 است . این جاها رعایت شخصیت و تکریم
 باید بیشتر بشود .



بزرگوار بود ، با اینکه فهمید ، درک کرد ، من چه می خواهم ، احترام به من گذاشت حرفهای مرا خوب گوش کرد . و بعد جوابهای صحیح و پخته ای بمن داد ، این بالاترین نگریمی است که به این انسان کوچک داده می - شود .

یکی از آنها که حتما " باید ما جزو شعار اسلام بیاوریم مسئله سلام کردن به بچه‌هاست . نوعا " پدر و مادرها وقتی وارد خانواده می شوند این جور به ذهنشان می رسد که خوب من پدر این خانواده هستم ، دیگران باید به من سلام بدهند ، بچه‌هایم باید به من سلام بدهند .

وَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ

وقتی وارد خانه می شوید ، می خواهید آن خانه برکت پیدا کند؟ می خواهید فرشته ها قدم بگذارند در آن خانه ؟ آن خانه خانه ای است که مردخانه وقتی وارد می شود سلام می کند .

چرا آن احترامی که ما به کودک خردسال می خواهیم بگذاریم ، چرا آن احترام را به نوجوان نمی گذاریم ؟ و به بزرگسال آن احترام را نمی گذاریم ؟ علتش این است : اینها در حال شدن هستند . در حال شدن می باشند یعنی تثبیت نیافته . در عالم خیال و تخیل است ، نمی داند کارش به کجا می کشد و چه می شود . اما بزرگسال بالاخره وضعش تثبیت شده ، مشخص شده ، یک راهی را انتخاب کرده اما خردسال هیچ ، ابهام محض است . نمی - داند اصلا " چه خواهد شد .

حالا معلوم می شود آن کلام معجزه آسایی که پیامبر بزرگوار فرمودند

الْوَلَدُ سَيِّدٌ سَمِعَ سِنِينَ.

کلمه " سیادت را آورده ، آنجا کلمه غلام را می آورد ، آنجا وزیر را می آورد اما اینجا می - گوید این سید است ، آقا است .

بنابراین مطلق العنان ، مختار ، هر برنامه ، دیگر داستانهایش را خود شما دارید که پیغمبر نمار می خواند و حسنین آمدند و چه جور سوار شدند ، هیچ ، این نشانه سیادت و نحوه ارتباط پیامبر بزرگوار با این کودکان است . او مثل نهال می ماند دیگر ، نهال را اول که می کارند خیلی باید مراقبتش کرد و یکی از مصادیق تکریم در ارتباط با کودک مخصوصا " در محیط خانوادگی و در کلاس پاسخ به سئوالات کودکان است . اگر بدانید چقدر شخصیت پیدا می کند؟ کودک وقتی می بیند بابا با همه وجود دارد گوش می دهد ، همه چیزها را ، کارها را ، کرده ایستاده خوب گوش می دهد . بابا آنقدر

بعد شما می گویند که ممکن است در خانه کسی نباشد ، نباشد ، شما سلام به خودتان بدهید . به خودتان سلام بدهید . خیر و برکت خواهد بود .

این جمله را نباید فراموش کرد

فَإِنَّ أَخْلَلَ النَّاسِ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلَامِ .

بخیل ترین مردم ، خسیس ترین مردم کسی است که به یک سلام کردن بخل بورزد .

فراموش نباید کرد که سلام ، فرمولی نباشد . گاهی سلام می خواهیم بدهیم که من آدم خوبی هستم . این کلک شیطانی است . می خواهد ربا کاری کند . رباکاری چیست ؟

طَلَبَ الْمَنْزِلَةَ فِي قُلُوبِ النَّاسِ بِإِزَاتِهِمْ خِطَالَ الْخَيْرِ .

حالا یک وقت یکی با نماز می خواهد ربا کاری کند ، یکی با مسجد ساختن می خواهد ربا کاری کند ، یکی هم می خواهد بگوید ببینید چه آدم نازنینی هستم . بکوچک و بزرگ که می رسم می گویم سلام علیکم ، سلام علیکم . کلک است حقه است . صادقانه ، واقع بینانه اورا از خودم برتر و بهتر بدانم و مقابلش سلام بدهم . با همه وجود .

اسلام دستور می دهد ، که پدر به بچه کوچکش سلام بدهد چون تزلزل دارد ، سواره به

پیاده سلام دهد ، سواره نه اینست که فقط اسب سوار است ، به آن که پیاده ایستاده به او سلام بدهد ، همه سواره ها ، باید به پیاده ها در سلام کردن سبقت بگیرند . اینجا باید القای خصوصیت کرد ، سلام اسلامی آن است که دستش به دهن می رسد و امکانات دارد به آنکس که نمی رسد سبقت بگیرد در سلام کردن . مرحوم آقا شیخ عباس در کتاب سفینه البحار می فرماید :

وَإِذَا دَخَلْتَ الْبَيْتَ فَإِنْ كَانَ فِيهِ أَحَدٌ فَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ

وارد خانه شدی سلام بکن . و آلا ، یعنی اگر کسی درش نبود ،

وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَحَدٌ فَقُلْ السَّلَامَ عَلَيْنَا مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا .

از پیامبر بزرگوار در همان کتاب سفینه البحار نقل شده :

رُؤْيَى عَنِ النَّبِيِّ ، قَالَ مَنْ بَدَأَ بِالسَّلَامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ

اگر یک کسی آمد خدمت شماکاری داشتت سئوالی داشت ، قبل از آنکه سلام کند شروع کرد سئوالش را طرح

با کوچک و بزرگ ، آنچنان ارتباطی برقرار سازیم که آنها را جذب کنیم . همان گونه که پیامبر بزرگوار همه انسانها را جذب کرد .

رفتیم تا دیگر چشمانم وجود نازنین امام موسی کاظم را تبیین دوباره برگزینم که سلام بدهم و دوباره سؤال بکنم . گفت آنجایی که دیگر چشم ایشان را نمی دید و قایم شده بودم . دوباره آمدم سلام عرض کردم : و بعد پرسیدم . آنحضرت فرمود آنجاها تکیه مجرای آب است وزیر درخت و آنجاها تکیه نهر و انهار است ، آنجاها حق ندارد جاهای دیگر برایش اشکالی ندارد . در کتاب اصول کافی جلد چهارم صفحه ۴۷۹ قال ابو عبدالله (ع) :

مَنْ أَكْرَمَ مُؤْمِنًا " وَبِكْرَامَةِ اللَّهِ بَدَأَ

اگر یک کسی مومنی را احترام و تکریم بکند خدا را بزرگداشته است . نه خیال کنید این انسان را ، نه ، خدا را بزرگ کرده است . باز در کتاب اصول کافی :

دَخَلَ رَجُلَانِ عَلَيَّ أَمِيرًا الْمُؤْمِنِينَ

دو نفر آمدند پهلوی علی (ع) ،

فَالْفَيُّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَ سَادَةٌ فَقَعَدَ عَلَيْهِمَا
أَحَدَهُمَا

دو نفر آمدند پهلوی علی (ع) و سادۀ را نازبالش می گویند ، بعد که من تحقیق کردم چیزی را می گویند که پهن می کنند ، نمی گفت اعقد علیها ، تا رویش بنشینند بعد اشاره کرد که بفرمایید بنشینید . یکی نشست یکی از نشستن ابا کرد ، حضرت یک نگاهی به او کرده گفت اعقد علیها ، بنشین بعد فرمود انسان عاقل وقتی هدیه و چیزی به او تعارف می شود آن را پذیرا می شود . آن که نمی پذیرد عاقل نیست .

کردن و مشکلش را باز گو کردن شما جواب ندهید .

یک داستان خوبی در همان کتاب سفینه البحار ، مرحوم آقا شیخ عباس می گوید که ابوحنیفه آمده بود منزل امام جعفر صادق (ع) از اتاقی که حضرت آنجا نشسته بود باشد آمد برود بیرون ، دهلیز ، کلمه دهلیز را می آورد ، تو دهلیز که داشت حرکت می کرد برخورد کرد به یک کودک ، این کودک امام موسی کاظم (ع) بود .

ابوحنیفه خودش با خودش حرف زده می گفت اینها می گویند که خدا علم به بجهه ایشان هم می دهد ، و من این را قبول ندارم ، حالا من این کودک را امتحان می کنم . بگذار ببینم این معلومات دارد یا نه . می گفت آمدم مقابل این کودک رسیدم شروع کردم به سؤال کردن

فَقَالَ يَا غُلَامُ إِذَا دَخَلَ الْغُرْبُ بَلَدَهُ أَتَيْنَ يُحَدِّثُ

آدم غریبه ای قدم گذاشت بیک شهری ، برای رفتن توالت کجا باید برود ؟

فَنظَرَ إِلَيْهِ نَظْرًا مُغْضِبًا "

یک نگاه غضب آلود باو کرد امام موسی کاظم فرمود : یا شیخ

أَتَيْنَ الْأَدَبَ قَائِنِ السَّلَامِ

سلامت کو؟ تو آمدی از من سؤال بکنی ادب ایجاب می کند که به من سلام بدهی . سلام ندادی . می گوید من برگزینم ، خجالت کشیدم خیس عرق شدم همینجوری پس پس رفتیم بیرون

لَأُفْسَقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ

داد قضیه تمام شد همه آنها که بودند در امان بودند شمیرها رفت در غلاف و هیچ چیز دیگر نبود. خود امام زمان (ع) وقتی که ظهور می کند بصورت چوپان در مکه وارد می شود که مکه را به قهر و غلبه نگیرد و بدون کشتن مکه را می گیرد. صبح یک عده گوسفند همراهش هستند می گویند این چوپان صبحی بود ۳۱۳؟ نفر همانجا با او بیعت می کنند و اولین سخنانی را، پشتنرانی زند به کعبه و انجام می دهد. الان در روایات ما متن سخنانی حضرت هست. که اولین پیامی که حضرت می دهد این است که از بدو رحلت حضرت پیغمبر (ص) ما مظلوم بوده ایم و الان از همه نصرت می خواهیم و مردم می آیند دسته دسته با او بیعت می کنند و بر آنجا حاکم می شوند. شما به تاریخ نگاه بکنید یک چنین چیزی سابقه ندارد. مسئله مسئله جسارت به بیت است، اهانت به بیت است. آن وقت اهانت به بیت می کنند بعد در نماز جمععه خطیب مکه سوره:

لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ

رامی خواند. و بعد عنوان می کند اینها آمده بودند مکه را، کعبه را آتش بزنند برای این خاطر ما مقاومت کرده و دفاع کردیم. این عین همان مطلبی است که در عاشورا اتفاق افتاد.

رهایش کنید. هرکار راهرامی کنید کردید. اینجا تا ماره شما حمله نکند کارش نداشته باشید. مورچه ها را که رویتان راه می روند در امان اند کاریشان نداشته باشید. آن وقت ببینید چه جور به خدا جسارت شده است. خوب خدا گفته است به حج بیایید و اینها آمدند. بعد هم گفته در حج مهمان من هستید. بعد هم گفته این خانه، خانه من است، حرم امن است. در آنجا هم خودش گفته رمی جمره بکن برائت از مشرکین را دستور داده. اینها همه حرفها را اطاعت کرده اند. بعد جلوییست خدا، زائر خدا امام می گویند من از این قسمت نگرانم که حرمت حرم شکسته شده. حسین بن علی (ع) از شهادت و همه ندارد. وقتی آمده می خواهد حج انجام بدهد چهل نفر آمدند می خواهند در حرم او را شهید کنند. روزی که حاجیها دارند می روند برای عرفات حضرت عمره اش را کرد، عمره مفرده و دیگر تمتع نکرد حرکت کرد رفت بیرون. سؤال کردند برای چه؟ گفت می خواهم خونم در حرم نریزد. می خواهم به حرم جسارت نشود.

حرم بالاتراز این است که من بخوام در حرم به شهادت برسم تا بخوام مظلوم بشوم. نه این نیست. در روز فتح مکه رسول خدا (ص) فرمود مسلح آمدن به آنجا برای هیچکس جایز نبوده برای من فقط نصف روز اجازه داده شد نصف روز. که اگر می شود در این نصف روز کار مکه را یک سره کنم وارد بشوم اگر نه، نه. حضرت از صبح که وارد شد قبل از اینکه ظهر بشود امان

